

International Communist Current

Germany 1918-19 (iii): Formation of the party, absence of the International

آلمان در سال ۱۹۱۸ - ۱۹ شکل گیری حزب، فقدان انترناسیونال (بخش سوم)

جریان کمونیست بین المللی

برگردان فارسی از صدای انترناسیونالیستی



صدای انترناسیونالیستی

وقتی که جنگ جهانی اول شروع شد، در ملاقاتی که در چهارم اگوست ۱۹۱۴ بین هفت تن از سوسیالیست‌ها در آپارتمان روزا لوگزامبورگ صورت گرفت، آنها متعهد شدند که بر علیه جنگ و همبستگی جهانی (انترناسیونالیسم) هم پیمان شوند. این خاطر، یکی از خصوصیات مهم انقلابی بودن، بر خلاف جهت جریان شنا کردن، را یادآور می‌شود، البته ما نباید چنین نتیجه‌گیری کنیم که نقش حزب طبقه کارگر در حوادثی که جهان را در آن زمان به حرکت وا داشت فرعی بود. چرا که قضیه عکس آن است، [به همین خاطر است] که در دو مقاله اول از این سلسله مقالات ما سعی کردیم، نودمین سالگرد مبارزات انقلابی آلمان را در خاطره‌ها زنده نگه داریم. در مقاله اول، ما تز بحران در سوسیال دموکراسی، خصوصاً در حزب سوسیال دمکرات آلمان [۱] حزب پیش‌تاز بین الملل دوم را ارائه دادیم، یکی از مهمترین عواملی بود که این امکان را برای امپریالیسم فراهم ساخت تا طبقه کارگر را بطرف جنگ بکشانند. در مقاله دوم ما دخالت انقلابیون را، که برای طبقه کارگر حیاتی بود و این امکان را فراهم می‌کرد تا پرنسپهای انترناسیونالیستی خودش را احیاء کند، استدلال کردیم. بطوریکه از طریق انقلابی توانست به جنگ و قتل عام امپریالیستی (در انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸) پایان دهد. در حین چنین فرایندی، آنها پایه‌های تاسیس یک حزب و بین الملل جدیدی را بنیان نهادند.

و در هردوی این مراحل، ما اشاره کردیم که انقلابیون این توانایی، یعنی درک الویت زمانی که پیش شرط نقش مثبت و فعال آنها است را داشتند. پس از شکست انتر ناسیونال در خلال جنگ، وظیفه‌آنی [انقلابیون] پی بردن به علل این شکست متفحصانه و درس گرفتن از آن بود. در مبارزه بر علیه جنگ، مسئولیت سوسیالیست‌های واقعی در مرحله اول بر افراشتن پرچم انتر ناسیونال و روشن کردن راه به طرف انقلاب بود.

شوراها و حزب طبقه

قیام کارگران در ۹ نوامبر ۱۹۱۸ منجر به خاتمه جنگ در صبح روز بعد یعنی ۱۰ نوامبر ۱۹۱۸ شد. امپراطوری آلمان و تعداد بیشماری از شاهزادگان سرنگون شدند - دوران جدیدی از انقلاب شروع شد - اگرچه قیام ماه نوامبر توسط کارگران رهبری می‌شد، [اما] روزا لوگزامبورگ آنرا "انقلاب سربازان" نامید، بدان خاطر که روح حاکم بر آن، اشتیاق عمیق به صلح بود. آرزویی که سربازان بعد از چهار سال از درون سنگرها بیشتر از هر گروه اجتماعی دیگر آنرا پیش خود تجسم کرده بودند. این چیزی بود که به آن روز فراموش نشدنی رنگ و شکوه خاصی میداد و سرشار از توهمی بود که آنها را سیراب می‌کرد. از آنجائیکه حتی بخش‌هایی از بورژوازی آسوده خاطر شدند که بالاخره جنگ تمام شد، اخوت همگانی مشرب روز شده بود. حتی دو تا از پیشکسوتان مهم مبارزات اجتماعی، [یعنی] بورژوازی و کارگران متأثر از توهمات نهم نوامبر بودند. توهم سرمایه داری این بود که همچنان می‌خواست از سربازانی که از جبهه بر می‌گشتند بر علیه کارگران استفاده کند. اما در روزهای بعدی این توهم از هم پاشید. "کت خاکستری‌ها" [۲] می‌خواستند به خانه هایشان برگردند نه اینکه با کارگران بجنگند. کارگران در این توهم بودند که سربازان در حال حاضر در کنار آنها و خواهان انقلاب هستند. در خلال اولین نشست شورای

صدای انترناسیونالیستی

کارگران و سربازان که انتخابات آن در دهم نوامبر در برلین برگزار شد، نمایندگان سربازان، انقلابیونی را که از ضرورت مبارزه طبقاتی صحبت می کردند یا اینکه حکومت جدید سوسیال دموکراسی را همچون دشمن مردم می پنداشتند، [نمایندگان سربازان] آنها را تقریباً حلق آویز می کردند. این شوراهای کارگران و سربازان، بطور عموم، حاکی از سنگینی عدم پویایی انسانی بود که بطور عجیبی نشانه ای از آغاز تحول خیلی بزرگ اجتماعی را داشت. بسیاری مواقع، سربازان افسران را بعنوان نماینده خود انتخاب می کردند و کارگران هم به همان نامزد های منصوب شده سوسیال دموکراتیک قبل از جنگ رای می دادند. بدین ترتیب، این شوراهای بهتر از این کاری نتوانستند انجام دهند، جزء منصوب کردن دولتی که بوسیله جنگ افروزان حزب سوسیال دمکرات آلمان هدایت می شدند و پیشاپیش تصمیم به خودکشی از طریق فراخوان دادن به یک انتخابات در نظام پارلمانی گرفته بودند.

علیرغم ناامیدی در اقدامات اولیه، شوراهای کارگران قلب و مرکز انقلاب ماه نوامبر بودند. همانگونه که روزا لوکزامبورگ یاد آور شده، بیش از هر چیزی شکل گیری چنین ارگانهائی، ثابت کرد که، رفتار بنیادی کارگران در این تحول متجسم شده بود. اما حالا یک مرحله نوینی از صفحه انقلاب گشوده شده بود، که سؤال مرکزی آن دیگر نه شوراهای بلکه حزب طبقاتی بود. دوران توهم به پایان نزدیک می شد، لحظه سرنوشت ساز و شروع جنگ داخلی نزدیک می شد. شوراهای کارگران، از خلال کارکرد و ساختار خود بعنوان ارگان توده ها، مستعد باسازی مجدد خود از یک روز تا روز بعدی را قادر بودند. حالا سؤال محوری این بود: آیا انقلابیون مصمم هستند که چشم انداز پرولتری را به سطح بالاتری در درون شوراهای کارگری، در طبقه کارگر ارتقاء دهند؟ بمنظور پیروزی، انقلاب پرولتری نیازمند یک مرکز متحد سیاسی بعنوان پیش آهنگ می باشد که طبقه بعنوان کل به آن اطمینان دارد. این شاید مهمترین درسی است که از انقلاب اکتبر سال قبل در روسیه گرفته شده بود. کار این حزب، همانگونه که روزا لوکزامبورگ در ۱۹۰۶ در جزوه اش درباره اعتصاب سراسری بحث کرده بود، دیگر نه سازمان دادن توده ها بلکه اعمال یک رهبری سیاسی به طبقه و [جلب] اعتماد واقعی طبقه در حد ظرفیتهای خودش است.

مشکلات سازمانیابی انقلابیون

اما در انتهای سال ۱۹۱۸ در آلمان چنین حزبی در دیدرس نبود. سوسیالیستهای که مخالف سیاست جنگی حزب سوسیال دمکرات آلمان قبل از جنگ بودند، اغلب در حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان (USPD) تجمع کرده بودند. مخالفان حزب قبلی، بعداً از حزب سوسیال دمکرات آلمان اخراج شدند. [مخالفان حزب سوسیال دمکرات آلمان] یک دسته در هم برهم با دهها هزار نفر عضو، از پاسفیسست ها تا کسانیکه خواهان ممانشات با جنگ افروزان بودند و حتی کسانیکه پایبند به پرنسیپهای انقلابی انترناسیونالیستی بودند. اصلی ترین سازمان انترناسیونالیستها اتحادیه اسپارتاکیستها، یک فراکسیون مستقل در حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان بود. دیگر گروه های کوچکتر انترناسیونالیست شامل کمونیست های انترناسیونالیست آلمان (IKD) [۳] بود (گروه هایی از مخالفان چپ که در برمن ظاهر شدند) که خارج از حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان سازمان یافته بودند. اتحادیه اسپارتاکیستها کاملاً شناخته شده بود و در میان کارگران احترام داشت. اما

صدای انترناسیونالیستی

رهبران شناخته شده جنبش اعتصابی بر ضد جنگ از این گروه‌های سیاسی نبود بلکه از ساختار غیر رسمی از نمایندگان تشکلات کارخانه ای "نمایندگان انقلابی" (revolutionär Obleute) بودند.

در دسامبر ۱۹۱۸ به علت اولین زد و خوردهایی که صورت می‌گیرید وضعیت بحرانی شده و منجر به جنگ داخلی می‌گردد. اما اجزاء مختلف و عامل بالقوه حزب طبقه انقلابی - اتحادیه اسپارتاکیستها و دیگر عناصر چپ در حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان، کمونیست‌های انترناسیونالیست آلمان و نمایندگان انقلابی (Obleute) اساساً هنوز مردد بوده و کاملاً از هم جدا میشوند.

زیر فشار حوادث، موضوع تاسیس حزب خیلی جدی شروع به مطرح شدن می‌شود. و سرانجام با يك شتاب سریع بررسی می‌گردد.

اولین کنگره ملی شوراهای کارگران و سربازان در شانزدهم دسامبر در برلین تشکیل می‌گردد. زمانیکه ۲۵۰۰۰۰ کارگر رادیکال در بیرون تظاهرات می‌کردند و بر ۴۸۹ نماینده فشار می‌آوردند (از این نمایندگان ۱۰ نفر به اسپارتاکیستها تعلق داشت و ۱۰ نفر به کمونیست‌های انترناسیونالیست آلمان) روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت اجازه نداشتند در این جلسه حاضر شوند تا حضار را مورد خطاب قرار دهند (به این بهانه که آنها هیچ حکم و فرماتی را نداشتند). وقتی این کنگره تفویض قدرت را به يك نظام پارلمانی در آینده موکول کرد، مشخص شد که انقلابیون مجبورند با يك روش متحد، به آن پاسخ دهند.

در چهاردهم دسامبر ۱۹۱۸، اسپارتاکیستها در يك بیانیه، اصول برنامه ای خود را انتشار داد:
اسپارتاکیستها چه می‌خواهند؟

در هفدهم دسامبر، کنفرانس ملی کمونیست‌های انترناسیونالیست آلمان در برلین از طریق فرایند تجدید سازمانی برای تشکیل حزب طبقه کارگر خواستار دیکتاتوری پرولتاریا شد. کنفرانس در رسیدن به يك موافقتنامه در مورد اینکه، در انتخابات پیش رو در مجمع قانون‌گذاری ملی شرکت کند یا نه شکست خورد.

هم زمان با آن، رهبران چپ حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان، از قبیل جورج لدبور (Georg Ledebour) و در میان نمایندگان کارخانه ای، ریکارد مولر (Müller Richard)، موضوع، لزوم ایجاد يك حزب واحد کارگری را مطرح کردند.

در همان لحظه، نمایندگان جنبش جوانان بین‌المللی در برلین ملاقاتی را داشتند که در آنجا آنها بنیاد يك دبیرخانه را برقرار کردند. در هیجدهم دسامبر، کنفرانس جوانان بین‌المللی برگزار شد که با يك متینگ توده ای در برلین (در محله Neukölln) ادامه یافت جاییکه کارل لیبکنخت و ویلی مونزنبری سخنرانی کردند.

صدای انترناسیونالیستی

در چنین زمینه ای بود که در جلسه نمایندگان اتحادیه اسپارتاکیستها در برلین، تصمیم گرفته شد تا ۲۹ دسامبر از حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان جدا شده و یک حزب جدا تشکیل دهند. سه نفر از نمایندگان بر علیه این تصمیم رأی دادند. همان نشت، فراخوان یک کنفرانس مشترک از اتحادیه اسپارتاکیستها و کمونیستهای انترناسیونالیست آلمان را صادر کرد، که روز بعد در برلین شروع شد، و در آن ۱۲۷ نماینده از ۵۶ شهر و منطقه شرکت داشتند. این کنفرانس با وساطت «کارل ریدک» نماینده بلشویکها تا حدودی ممکن گردید. بسیاری از این نمایندگان تا قبل از ورودشان پی نبردند که برای تشکیل یک حزب جدید احضار شده اند. [۴]

نمایندگان کارخانه ها [اوبلوت] از وقتی که احساس شده بود ممکن نیست آنها را در يك وضعیت انقلابی و مصمم بهم پیوند داد به مشارکت دعوت نشده بودند. این تصمیم با اکثریت اعضای جوان و طرفداران اتحادیه اسپارتاکیستها و کمونیستهای انترناسیونالیست آلمان حمایت می شد و در عوض، آنها امیدوار بودند که نمایندگان کارخانه ها وقتی که حزب تشکیل شد به آن ملحق خواهند شد. [۵]

آنچه کنگره موسس حزب کمونیست آلمان را گرد هم آورده بود تعدادی از چهره های برجسته چپ برمن (شامل کارل رداک، اگرچه او نماینده بلشویکها در این جلسه بود) همان کسانی که احساس می کردند تاسیس حزب به تعویق افتاده است و از اتحادیه اسپارتاکیستها، کسانی مثل روزا لوکزامبورگ و بالاتر از همه لئو جوجز (Leo Jogiches) که اساس نگرانی او این بود که این گام ممکن است نا بهنگام باشد، به طور متناقض، هر دو طرف برای توجیه مواضعشان مباحثات خوبی انجام دادند. حزب کمونیست روسیه (بلشویک) شش نماینده به کنفرانس فرستاد، که از شرکت دو نفر از آنها در کنفرانس توسط پلیس آلمان جلوگیری بعمل آمد. [۶]

کنگره موسس : يك پیشرفت بزرگ برنامه ای بود

دو تا از بحث های اصلی در کنگره موسس حزب کمونیست آلمان مربوط به مسئله انتخابات پارلمانی و اتحادیه های کارگری بود. اینها موضوعاتی بودند که قبلاً نقش مهمی در بحث های پیش از ۱۹۱۴ ایفا کرده بودند اما تحت الشعاع مسائل جنگ قرار گرفته و شکل فرعی بخود گرفته بودند. حالا آنها به مسئله محوری بر میگشتند. کارل لیبکنخت هم اکنون موضوع پارلماناریسم را در بحث گشایش خود تحت عنوان "بحران در حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان" را ارائه کرد. اولین کنگره ملی شوراهای کارگران برلین این مسئله را که ناچاراً به انشعاب حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان انجامید، مطرح کردند: مجلس ملی یا جمهوری شوراهای؟ مسئولیت همه انقلابیون بود که انتخابات بورژوازی و نظام پارلمانی اش را بعنوان ضد انقلابی که مرگ قانون شوراهای را در پی دارد نفی کنند. اما رهبری حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان از دعوت اتحادیه اسپارتاکیستها و نمایندگان انقلابی (Obleute) برای يك کنگره فوق العاده در برلین بر سر این موضوع و از بحث و تصمیم گیری در مورد آن، امتناع کرده بود. در گفتگو با هیئت نمایندگان بلشویک، کارل رداک این درك را توسعه داد که تکامل تاریخی نه تنها یک نیاز برای يك کنگره موسس می باشد بلکه حتی دستور کارش را هم معلوم می کند. با پایان جنگ، منطق انقلاب در آلمان لزوماً با انقلاب در روسیه متفاوت بود. سؤال محوری دیگر صلح نبود، بلکه توزیع مواد غذایی، قیمت آن و مسئله بیکاری بود.

صدای انترناسیونالیستی

با مطرح کردن سؤال در مورد "مجلس ملی" و "مبارزات اقتصادی" در دستور کار برنامه، در طول دو روز اول کنگره، رهبری اسپار تاکیستها برای يك موضعگیری روشن در مورد شوراهای کارگران بر ضد نظام پارلمانی بورژوازی و بر علیه شکل منسوخ شده مبارزات اتحادیه های کارگری به عنوان يك برنامه استوار بر پایه يك حزب جدید امیدوار بودند. اما دامنه بحثها گسترش یافت. اکثریت نمایندگان علناً مخالف شرکت در انتخابات بورژوازی بودند، حتی به عنوان ابزاری برای تبلیغ و آژیتاسیون و با کار در درون اتحادیه های صنفی مخالفت می ورزیدند. این سطح از کنگره، یکی از لحظات خطیر در تاریخ جنبش کارگران بود و به آن کمک کرد تا برای اولین بار با نام حزب انقلابی طبقه فرمولبندی شود. این موضعگیری رادیکال منطبق بر دوران جدیدی از انحطاط سرمایه داری می باشد. این نظرات قویاً فرمولبندی مانیفست انترناسیونال کمونیست را که چند ماه بعد توسط تروتسکی نگاشته شد، تحت تاثیر خود قرار داد. و آنها مواضع اساسی کمونیست های چپ از آن زمان تا امروز هستند.

اقدام نمایندگانی که از این مواضع دفاع می کردند، اغلب با برچسب ناشکیبا و فاقد استدلال روبرو می شد و از طرف مبارزان با تجربه همچون روزا لوکزامبورگ، کسیکه در نتیجه گیریهای رادیکال آنها شریک نبود مورد انتقاد قرار می گرفت. اما خلاصه مذاکرات جلسه، تصویر خوبی را از مواضع جدید ترسیم می کند که [مواضع جدید] آنها محصول افراد و ضعف آنها نبود بلکه يك جنبش عمیق اجتماعی که صدها هزار نفر از کارگران که ناقل آگاهی طبقاتی بودند را شامل می شد. [۷] جلویتزکی (Gelwitzki) نماینده برلین خطاب به حزب می گوید، بجای مشارکت در انتخابات به سربازخانه ها بروید و سربازان را متقاعد کنید که مجمع شوراهای، مجلسی است که در آن "کارگران جهان حکومت می کنند" مجلس محلی ضد انقلابی است. لوین (Levine) نماینده نیکولن برلین اشاره کرد که شرکت کمونیست ها در انتخابات چیزی جز تقویت توهم توده ها نیست. [۸]

پال فرولیچ (Paul Frolich) نماینده هامبورگ در مباحثی در مورد مبارزه اقتصادی، با دلیل استدلال میکرد که اشکال قدیمی اتحادیه ای دیگر قدیمی شده اند چرا که بر اساس جدائی میان مبارزه اقتصادی و ابعاد سیاسی مبارزه طبقاتی بوده اند. [۹] «هامر» نماینده ای از اسن گزارش می دهد که کارگران معدن در منطقه راهر کارت عضویتشان در اتحادیه های کارگری را پاره کرده و به دور انداخته اند. چنانچه برای خود روزا لوکزامبورگ، هنوز کار در داخل اتحادیه های کارگری بخاطر اهداف تاکتیکی مد نظر قرار داشت، اظهار می دارد آزادی برای طبقه کارگر برابر است با مبارزه برای نابودی اتحادیه کارگری.

قیام و اعتصابات توده ای

مباحث برنامه ایی در کنگره موسس از اهمیت بزرگ و تاریخی بویژه برای آینده برخوردار است. اما در لحظه تاسیس خود کنگره، روزا لوکزامبورگ عمیقاً درست می گفت در مورد اینکه مسائلی چون انتخابات پارلمانی و اتحادیه های کارگری در مرتبه ثانوی قرار دارند. از یک طرف این سؤال مطرح می شود که نقش این سازمانها که هنوز موضع تازه ای برای جنبش کارگری است،

صدای انترناسیونالیستی

که هم بحث و هم تجربه عملی تکافوی شفافیت این موضوع را نداده است، در عصر تاریخی انقلاب و جنگ امپریالیستی [چگونه تغییر کرده است]. برای لحظه ای کافی بود که بدانیم و موافقت کنیم که ارگانهای متحده کننده طبقه کارگر، شوراهای کارگری، شکلی از مبارزه طبقاتی و بیان دیکتاتوری پرولتاریا هستند، نه پارلمان یا اتحادیه های کارگری. از طرف دیگر، این مباحث گرایش داشت تا از وظایف اصلی کنگره انحراف پیدا کند، تا در قدم بعدی گام برداشتن برای تسخیر قدرت را تعریف و مشخص کند. کنگره متاسفانه در روشن کردن این سئوالها شکست خورد. مهمترین مباحث در مورد این موضوع به وسیله روزا لوکزامبورگ و از طریق "برنامه ما" در بعداز ظهر روز دوم کنگره (۳۱ دسامبر ۱۹۱۸) ارائه گردید. در اینجا او طبیعت چیزی را که ما فاز دوم انقلاب می نامیم، شکافت. در فاز اول، مادامیکه مبارزه بر علیه جنگ بود مسئله بلافاصله سیاسی می شد. در خلال انقلاب نوامبر، سئوال مشخص، مطالبات اقتصادی طبقه کارگر رها شده بود. این بنوبه خود کمک می کند تا سطح پایین آگاهی طبقاتی را همراه با این حوادث توضیح داد. بطور عموم آرزوی مصالحه و آشتی و "وحدت" به "کمپ سوسیالیسم" را اظهار می داشت. برای روزا لوکزامبورگ اختصارات اصلی دومین فاز انقلاب، برگشت مطالبات اقتصادی به مرکز صحنه برای طبقه بود.

در اینجا او فراموش نمی کند که فتح قدرت مهمترین عمل سیاسی است. در عوض او با برجسته ساختن تفاوت های مهم دیگری بین پروسه انقلابی در روسیه و آلمان است. در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، طبقه کارگر قدرت را تسخیر کرد بدون اینکه از آرایش سلاح اعتصاب استفاده کند. اما روزا لوکزامبورگ مشخص می کند، این به این دلیل است که انقلاب روسیه از سال ۱۹۱۷ شروع نشد بلکه از سال ۱۹۰۵ آغاز گردید. به سخن دیگر طبقه کارگر روسیه قبل از سال ۱۹۱۷ از خلال تجربه ی اعتصاب توده ای گذر کرده بود.

در کنگره او دیگر در مورد تحول ایده اصلی جناح چپ سوسیال دموکراسی در مورد اعتصاب عمومی بعد از سال ۱۹۰۵ حرفی بمیان نیاورد. اوبدون ریسک این را فرض می کرد که هنوز در ذهن نمایندگان این مطالب حضور دارد. در اینجا ما بطور مختصر به یاد می آوریم: اعتصاب توده ای شرط اصلی تسخیر قدرت می باشد، دقیقاً بخاطر اینکه جدایی بین مبارزات اقتصادی و مبارزات سیاسی را شعله ور می گرداند. بنابراین اتحادیه های کارگری حتی در قدرتمندترین حالات بعنوان ابزار طبقه کارگر، تنها اقلیتی از طبقه را سازماندهی می کنند، [ولی] فعالیت اعتصاب توده ای "توده ای از بردگان را جمع می کند" از پرولتاریا، توده های سازمان یافته و کسانی که نور آموزش سیاسی بر آنها نتابیده است. مبارزات کارگری فقط بر علیه فقر مادی هدایت نمی گردد. بلکه مبارزات کارگری شورشی است بر علیه خود وجود تقسیم کار، که بوسیله قربانیان اصلی آن یعنی بردگان مزدی هدایت میگردد. راز اعتصاب توده ای کوششی است از طرف پرولتاریا که به یک انسان واقعی تبدیل گردد. در پایان و نه چندان بی اهمیت: اعتصاب توده ای به وسیله کارگران جوان هدایت می گردد، شوراهای به طبقه مفهوم سازمانیابی برای تمرکز مبارزه در راستای کسب قدرت را می دهد.

برای این منظور است که روزا لوکزامبورگ در سخنرانی خود در کنگره برشورش نظامی بعنوان آخرین مرحله عمل مبارزه برای تسخیر قدرت نه اولین مرحله آن پا فشاری می کند. اومی گوید،

صدای انترناسیونالیستی

وظیفه در حال حاضر نه واژگونی دولت بلکه تضعیف آن است. او استدلال می کند که مهمترین **اختلاف** با انقلاب بورژوازی منش توده ای است که از "پایین" بیرون می آید. [۱۰]

عدم بلوغ کنگره

برای تعدادی از نمایندگان دوران بعدی انقلاب، نه با جنبش اعتصاب توده ای بلکه با مبارزه فوری برای تسخیر قدرت مشخص شده بود، اما این دقیقاً در کنگره فهمیده نشد. این سردرگمی بویژه بوسیله اتو روجل [۱۱] اظهار می شد، کسیکه ادعا می کرد امکان کسب قدرت سیاسی در طول ۱۴ روز وجود دارد. حتی کارل لیبکنخت در حالی که احتمال پیروزی دراز مدت انقلاب را پذیرفته بود نمی خواست مانع امکان یک "پیروزی سریع سیر" در هفته های آینده بشود [۱۲]

ما می توانیم از چشمان شاهدان شرح ماجرا را مطابق با آنچه روزا لوکزامبورگ از نتیجه کار کنگره با شوک و اخطار بیان کرد را بفهمیم، در مورد لئوچوشی اولین عکس العمل او این بود که برای روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت توصیه کرد که برای مدتی برلین را ترک کرده و پنهان شوند. [۱۳] او از آن ترس داشت که حزب و طبقه کارگر بطرف فاجعه می روند.

چیزیکه بیشتر روزا لوکزامبورگ را هراسنده بود نه مواضع برنامه ای به تصویب رسیده، بلکه ناینیایی اغلب نمایندگان بود که خطر حضور ضد انقلاب و نا پختگی عمومی در بحث هایی که جریان داشت را نمی دیدند. تسلط و نفوذ افکار واهی و پوچ بیانگر این بود که اکثریت طبقه در حال حاضر پشت حزب جدید قرار گرفته اند. حضور روزا لوکزامبورگ با هلله و شادی استقبال شد. طرح شانزده نفر از نمایندگان ب سرعت تصویب شد که در اسرع وقت به عنوان "جزوه تبلیغی" منتشر شود. بر عکس آن کنگره خودش در ارائه مباحث جدی شکست خورد. به طور خاص، هیچ گونه مداخله جدی در ایده های اصلی آن صورت نگرفت؛ که مبارزه برای کسب قدرت هنوز در برنامه قرار ندارد. یک استثنا قابل ستایش سهم ارنست مایراست، کسیکه درباره آخرین سفرش به ناحیه رودخانه شرقی الپ صحبت کرد. گزارش کرد که، بخش بزرگی از خرده بورژوازی آن ناحیه از لزوم درس دادن به برلین حکایت می کرد. او ادامه داد:

"من آنجا بیشتر شوکه شدم که دریافتم حتی کارگران شهر ضرورت حال را نفهمیده اند، این چرایی است که ما می بایست با تمام نیرو، تحرکاتمان را نه فقط به حومه شهر ها بلکه به شهرهای کوچک هم توسعه دهیم."

مایر همچنان در پاسخ به ایده، پال فلوریچ در مورد دامن زدن به ایجاد انتخابات شوراهای محلی گفت:

"مسئله نمونه بارز تبلیغات ضد انقلاب است که امکان شکل گیری انتخابات مستقل را میدهد، و تجلی چیزی نیست جز تقسیم کردن آلمان به ناحیه های تفکیک شده اجتماعی و حذف مناطق محروم از نظر اجتماعی از تاثیرات بخش مترقی اجتماع. [۱۴]

صدای انترناسیونالیستی

بویژه دخالت مهم فرانکل نماینده کویینزبرگ کسیکه پیشنهاد می داد برای ارائه موضوع هیچ بحثی صورت نگیرد اظهار می کرد. "به باور من بحث در باره سخنرانی باشکوه رفیق روزا لوکزامبورگ تنها موضوع را سست می کند". [۱۵]

این همیاری با مداخله باوومر تداوم یافت، او اظهار می کرد مواضع کارگری بر علیه هر نوع شرکت در انتخابات بدیهی بود "که بتلخی تاسف اور است" که هیچ بحثی روی این موضوع صورت نگرفته است [۱۶]

قرار بر آن بود که روزا لوکزامبورگ این بحث را جمع بندی کند اما در پایان هیچ جمع بندی نشد. رئیس جلسه اعلام کرد: "متأسفانه رفیق لوکزامبورگ نتوانست بحث را جمع بندی کند، او حالش خوب نیست." [۱۷]

چیزیکه کارل راداک بعداً آنرا "عدم بلوغ جوانی" در کنگره افتتاحیه توصیف کرد [۱۸] مشخصه آن بی تابی، خام دستی و فاقد فرهنگ بحث و گفتگو بودن بود. روزا لوکزامبورگ در مورد این مسئله در روز قبل صحبت کرده بود "من تصورم بر این است که شما رادیکالیسم خود را خیلی سبک گرفته اید، بویژه فراخوان شما برای سریع رای دادن آنرا اثبات می کند، ان بلوغ و روح مشفقانه که در این مکان وجود دارد، نیست (.....) از ما خواسته شده است که وظیفه سترگ خود را در تاریخ انجام دهیم، ما نمی توانیم دارای فکر کامل و بلوغ یافته باشیم که چه مراحل در جلوی ما بمنظور رسیدن با آن هدف قرار دارد. تصمیم گیری در مورد چنین امر مهمی نمی تواند با خونسردی گرفته شود. چیزیکه من در اینجا نتوانستم به دست بیآورم بازتاب آن طرز تلقی، جدیت است که بدون هیچ منظوری از عنصر انقلابی خارج شده است اما لازم است با آن مرتبط شود. [۱۹]

مذاکرات با "نمایندگان کارخانه"

نمایندگان برلینی اوبلوت (Obleute) برای مذاکره و احتمال پیوستن به حزب جدید نمایندگانی به کنگره فرستادند، از اتفاقات عجیب این مذاکره آن بود که اکثریت هفت نماینده فرستاده شده، خود را نماینده کارخانه هایی می دانستند که در آن کار می کردند، راییی که آنها در مورد مسائل ویژه میدادند، فقط بعد از مشورت با محل "کارشان"، در مجامعی که گاهها تشکیل می شد و از یک سیستم تناسبی برخوردار بود، صورت می پذیرفت. لیبکنخت، کسیکه به نمایندگی از اسپارتاکیستها، این بحث ها را پی گیری می کرد، به کنگره گزارش داد؛ "برای مثال در مورد مسئله شرکت در انتخابات مجلس ملی، ۲۶ رای به نفع آن و ۱۶ رای بر علیه آن ریخته شده؛ در ادامه گزارش می آفزاید، کسانیکه رای آنها در اقلیت قرار داشت؛ خود نمایندگان قسمت اعظم کارخانه های مهم در اسپندا، بودند که شصت هزار کارگر در پشت سر آنها قرار داشت." دومیگ و لیبور دو نفر از نمایندگان جناح چپ حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان در رای گیری شرکت نکردند.

صدای انترناسیونالیستی

مسئله‌ی مورد مناقشه دیگر در خواست گروه Obleute در داشتن عناصر مساوی در حوزه‌های برنامه‌ای و سازمانی که بوسیله کنگره نامزد شده بودند، بود. این درخواست با این توجیه رد شد که نمایندگان [اوبلوت] بخش بزرگی از طبقه کارگر در برلین را نمایندگی میکردند، در حالی که حزب کمونیست آلمان نماینده طبقه در سراسر کشور است.

اما قسمت اصلی نزاع، که فضا را مسموم کرده بود، از مذاکراتی که بسیار سازنده بودند شروع شد و مربوط می‌شد به مسئله تاکتیک و استراتژی برای دوره آتی. به عبارت دیگر خود سوال می‌بایست در مرکز شور کنگره قرار می‌گرفت. ریکارد مولیر، از اسپارتاکیستها می‌خواست که به "تاکتیک شورشی" پایان دهند، بنظر می‌رسید او به تاکتیک اشاره می‌کند که بصورت تظاهرات مسلحانه هر روز در برلین بوسیله اسپارتاکیستها هدایت می‌گردید. تظاهراتی که در آن لحظه خاص مطابق گفته مولیر، بورژوازی تلاش می‌کرد با تحریک، یک برخورد نارسای را جهت مقابله با پیش‌آهنگان سیاسی در برلین بوجود بیاورد. چیزیکه، لیکنخت در پاسخ اظهار داشت: "صدای شما شبیه سخنگویان به جلو (Vorwärts) است" (روزنامه ضد انقلابی سوسیال دمکراتهای آلمان). [۲۰]

آنگونه که لیکنخت برای کنگره توصیف کرد، این بنظر می‌رسد نقطه عطف منفی در مذاکرات کنگره باشد. گروه اوبلوت که بنظر می‌رسید از اینکه پنج نفر نماینده در کمیته‌های فوق دارد راضی هست، تغییر جهت داده و تقاضای هشت نفر نماینده را در کمیته‌ها داشت، و حتی تهدید می‌کرد، که خودشان حزب خود را تشکیل می‌دهند.

کنگره در ادامه به تصویب قطعنامه "شبه عناصر افراطی از حزب ورشکسته سوسیال دمکرات مستقل آلمان" پرداخت که مقصر برای شکست مذاکرات بودند. بر اساس بهانه‌های "مقاوت" این عناصر در تلاش بودند "بر روی نفوذ خود بر کارگران انقلابی سرمایه‌گذاری کنند." [۲۱]

سند مربوط به کنگره که در سوم ژانویه ۱۹۱۹ بنام پرچم سرخ منتشر شد، بوسیله روزا لوکزامبورگ نوشته شده بود، حال و روح دیگری را نمایش می‌داد. این مقاله از شروع مذاکراتی در جهت اتحاد با نمایندگان کارخانه از برلین و نمایندگان گروه اوبلوت صحبت می‌کرد، شروع پروسه "موضوعی بدیهی و سخت بود، جهت این پروسه بسوی اتحاد تمام کارگران واقعی و عناصر انقلابی در چارچوب یک تشکیلات بود. آنکه گروه انقلابی اوبلوت از برلین بزرگ، نمایندگان معنوی پشقر اولان پرولتاریای برلین به اسپارتاکیستها می‌پیوند، ثابت می‌کند؛ این همکاری از دو طرف در تمامی عملیات انقلابی توسط طبقه کارگر در برلین تا به امروز بوده است." [۲۲]

لوکزامبورگیسم بنابه گفته جوانان حزب کمونیست آلمان

چگونه این نواقصات مادرزادی از حزب کمونیست آلمان توضیح داده شود؟ بعد از شکست انقلاب در آلمان، هم از طریق حزب کمونیست آلمان و همچنین توسط کمونیستهای انترناسیونالیست، تفاسیر متعددی که تاکید ویژه آن بر ضعف بودن جنبش در آلمان، بخصوص در

صدای انترناسیونالیستی

مقایسه با روسیه بود، را مطرح کردند. اسپارتاکیستها متهم به حمایت از تمایلات خودانگیختگی و به اصطلاح تئوری لوکزامبورگیستی در مورد شکلگیری حزب شدند. آدمی که در اینجا در جستجوی منشاء هر چیزی است، از ادعائی که اسپارتاکیستها تردید کردند تا صف خود را از دلایان جنگ در سوسیال دمکراتها جدا کنند، تا به اصطلاح از ملایمت روزا لوکزامبورگ در مقابل جوانان "رادیکال" در حزب، که تامل کرد.

ریشه های ادعائی "تئوری خودانگیختگی" در حزب، به طور معمول برمی گردد به جزوه معروف روزا لوکزامبورگ در باره ای انقلاب ۱۹۰۵ روسیه - اعتصابات توده ای، حزب سیاسی و اتحادیه های کارگری - جایکه او برای، مداخله توده ها در مبارزه بر علیه فرصت طلبان و رفرمیستهای سوسیال دموکراسی، تنها **آلترناتیو** را در مبارزه سیاسی تشکیلاتی در درون خود حزب فراخوان میدهد. در واقع برسمیت شناختن چیزی که پیشرفت حزب طبقه به آن بستگی دارد، مجموعه ای است از عوامل "عینی" و "ذهنی" که تکامل مبارزه طبقه کارگر یکی از مهمترین آنهاست، تز اساسی که جنبش مارکسیستی خیلی قبل از روزا لوکزامبورگ بر آن استوار بود. [۲۳]

بالتر از همه روزا لوکزامبورگ پیشنهاد خیلی مشخص مبارزه درون حزبی را کرد: **کنترل سیاسی حزب بر اتحادیه های کارگری سوسیال دمکراتیک**. بویژه این یک باور عمومی در میان سندیکالیستها است، که شکل سازمانی احزاب سیاسی خیلی بیشتر مستعد تسلیم شدن به منطق سرمایه داری است تا اتحادیه های کارگری که مستقیماً مبارزات کارگری را سازماندهی می کنند. روزا لوکزامبورگ خیلی خوب می فهمید زمانیکه گفت، قضیه بر خلاف آن است، اتحادیه های کارگری بازتاب تقسیم کار حکم روایی است که بر اساس عمیق ترین پایه های جامعه طبقاتی میباشد. او می دانست، نه حزب سوسیال دمکرات بلکه اتحادیه های کارگری حامل اصلی ایدئولوژی فرصت طلبی و اصلاح طلبی در سوسیال دموکراسی در قبل از جنگ بود و تحت پوشش شعار "استقلال"، اتحادیه های کارگری در واقعیت بر احزاب سیاسی کارگر مسلط شدند. نارسایی این استراتژی که بوسیله لوکزامبورگ پیشنهاد شده بود، واقعیت دارد. اما این باعث نمی شود که "خودانگیختگی" یا سندیکالیست! همچنانکه گاهی اوقات به او منتسب کرد! بطور مشابه، شکلگیری گرایش اسپارتاکیستها در خلال جنگ جهانی اول بعنوان اپوزسیون ابتدا در حزب سوسیال دمکرات آلمان و سپس در حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان دلالت بر ناچیز شمردن حزب نیست بلکه عدم انحراف، راسخ بودن و جنگیدن برای حزب است که از ریزش عناصر خوب آن در دستان بورژوازی ممانعت بعمل می آورد.

در جریان کنگره چهارم حزب کمونیست آلمان در آپریل ۱۹۲۰، کلارا زتکین ادعا کرد که روزا لوکزامبورگ در آخرین نامه اش به او نوشته است که گنجاندن شرط عدم شرکت در انتخابات برای عضویت در حزب جدید، یک اشتباه در کنگره موسس بود. احتیاجی نیست که در صداقت کلارا زتکین که این ادعا را میکند شک کنیم. توانائی خواندن اینکه دیگران واقعا چه می نویسند، و نه آنچه که شما می خواهید و یا انتظار دارید، شاید کمتر از آنکه عموماً فرض شود، نادر باشد. نامه روزا لوکزامبورگ به کلارا زتکین به تاریخ یازده ژانویه ۱۹۱۹ می باشد که بعداً منتشر شد. چیزیکه روزا لوکزامبورگ نوشت بدین قرار است :

صدای انترناسیونالیستی

"اما بالاتر از همه، سئوالی که به مسئله عدم شرکت در انتخابات مربوط می‌گردد، شما بطور فوق العاده زیاد، در باره مهم بودن این تصمیم‌گیری دست بالا را می‌گیرید. "روحله بیستها" حضور نداشتند، روحله هدایت کننده کنفرانس نبود. "شکست" ما تا حدی پیروزی بی تجربگی دوران بچه گی ما بود، بکار نبردن رادیکالیسم (...). ما به اتفاق آرا تصمیم گرفتیم این سئوال کابینه ای را تعبیر و علت نسازیم و آنرا تراژدیک نکنیم. در حقیقت سئوال مجلس ملی، ما را دقیقاً بطرف پیش زمینه های تحولات طوفانی هل می‌دهد و زمانی که کارها پیشرفت می‌کنند، همچنانکه آنها انجام می‌دهند، اگر انتخابات مجلس ملی صورت پذیرد، بطور کافی سئوال برانگیز خواهد شد." [۲۴]

در حقیقت، در اغلب موارد موضع گیریهای رادیکال بوسیله نمایندگانی که بوضوح، بی تابی و عدم پختگی کنفرانس را بیان می‌کردند، مطرح می‌گردید. کمک به القاء این باور کرد که این ناپختگی محصول امتناع از شرکت جستن در انتخابات بورژوازی و اتحادیه های کارگری است. این تصور که نتایج تراژدیکش در حدود یک سال بعد و قتی که رهبری در کنفرانس هایدبرگ، اکثریت بزرگی را بخاطر موضعگیری هایشان در مورد انتخابات و اتحادیه کارگری اخراج کرد، نمایان شد. [۲۵]

این طرز برخورد روزا لوکزامبورگ نبود، او می‌دانست که بدون وجود حزب هیچ چاره دیگری برای انقلابیون که تجربیاتشان را به نسل بعد انتقال دهند نیست و آن هم بدون دخالت نسل جوان پا نمی‌گیرد.

اتهام جدا نمودن منش جوانان رادیکال را از جایگاه طبقاتیشان

بعد از اخراج افراطی ها از حزب کمونیست آلمان و حزب کمونیست کارگری آلمان از انترناسیونال کمونیست، در مورد نقش افراطی ها "رادیکالها" در درون حزب جوان، شروع به تئوری سازی شد که به عنوان عناصری که بشدت از "ریشه کن شده" و "از جایگاه طبقاتیشان" جدا گشته اند. مسلماً درست است که در میان هواداران جوان اسپار تاکیستها در خلال جنگ بیشتر دسته ها و گروهها، بویژه در میان "سربازان سرخ" فراری های جنگ بودند، جریانی که رویای خرابی و "ترور کاملاً انقلابی" را در سر می‌پروراند. بعضی از این عناصر خیلی مشکوک بودند و گروه اوپلوت به درستی به اینها مضمون بود. دیگران بی پروا بودند یا اینکه کارگران جوانی که از خلال جنگ سیاسی شده بودند. کسانی که یاد نگرفته بودند که از فکرشان استفاده کنند، جزء اینکه تفنگ بردارند و بجنگند، و آرزوی عملیات جنگی "چریکی" را داشتند که بزودی می‌بایست بوسیله ماکس هونلز عملی گردد [۲۶].

این تعبیر دوباره در سال ۱۹۷۰ بوسیله نویسندگانی همچون والتر و مارتین در کتابشان چپ گرایی و ادبیات ادامه یافت. [۲۷] آنها تلاش کردند که تئوری هایشان را بین چپ کمونیست و لمپنیزم با تصویر کردن شرح حال هنرمندان چپ و نویسندگان رادیکال، طغیان گرانی همچون مارکسیسم گورگی جوان یا جک لندن، که جامعه موجود را نفی میکردند از طریق اینکه خودشان را خارج از آن قرار دهند. با رجوع به یکی از رهبران پرنفوذ حزب کمونیست کارگری آلمان آنها نوشتند: "آدم شاررئر یکی از نمایندگان خیلی رادیکال شورشگران بین المللی (...). آنرا تا سرحد یکی از برجسته ترین کمونیست های چپ رساندند." [۲۸]

صدای انترناسیونالیستی

در واقعیت بیشتر مبارزان جوان حزب کمونیست آلمان و کمونیست های چپ، در جنبش جوانان سوسیالیست قبل از ۱۹۱۴ سیاسی شده بودند. از لحاظ سیاسی آنها محصول "خرابکاری" و "لمپنیسم" که علت آن جنگ بود نبودند و سیاسی شدن آنها در حول پاسخگویی به مسئله جنگ بود. در تقابل با نسل قدیمی تر کارگران سوسیالیست، کسانی که سنگینی وزن ده ها سال یکنواختی عصر ثبات سرمایه داری را تحمل کرده بودند؛ جوانان سوسیالیست مستقیماً با شیخ نزدیک شدن بسیج جنگی، به توسعه یک سنت پر قدرت "ضد جنگی" پرداختند. [۲۹] و با در نظر گرفتن اینکه چپ مارکسیت تبدیل به یک اقلیت منزوی در درون سیوسیال دموکراسی شد، اما تاثیر آنها از خلال تشکلات جوانان رادیکال خیلی قوی تر بود. [۳۰]

اتهاماتی نظیر اینکه "رادیکالها" در جوانیشان ولگرد بودند، با توجه به اینکه "سرگردانی" بخشی از زندگی معمولی پرولترهای آن زمان بود، این خانه بدوشی را به حساب نمی آورد. مضافاً، بقایای سنت قدیمی سرگردانی کارگران مزد بگیر، چیزیکه هنوز مشخصه اولین تشکیلات سیاسی سوسیالیستی در آلمان همچون اتحادیه کمونیست ها است، این سنت بیشتر از همه ثمره مبارزات کارگران برای منع کار کودکان در کارخانه است. بسیاری از کارگران جوان عازم "دیدن جهان" بودند قبل از اینکه تسلیم اسارت بار بردگی مزدی گردند. آنها با پای پیاده کشورهای آلمانی زبان، ایتالیا، بالکان و حتی خاورمیانه را سیاحت می کردند. کسانی که در ارتباط با جنبش کارگری بودند، در شهر های بزرگ از طرف اتحادیه های کارگری خانه های ارزان قیمت یا مجانی پیدا میکردند، ارتباطات سیاسی و اجتماعی و [توسط] سازمانهای جوانان محلی حمایت می شدند. بدین طریق مرکز فعالیت تبادلات بین المللی بدور سیاست، فرهنگ، هنر و علوم گسترش یافت. [۳۱] دیگران از دریاها گذر کردند، زبان آموختند و ارتباط سوسیالیستی را در اکناف جهان برقرار ساختند. تعجبی ندارد که این جوانان پیشقراولان انترناسیونالیسم پرولتری در سراسر اروپا تبدیل شد! [۳۲]

گروه انقلابی اوبلوت (Obleute) چه کسانی بودند؟

ضد انقلاب، گروه فوق را مامور مزد بگیر و عامل دولت های خارجی و سپس متحد "بلشویک جهانی" متهم می کرد. به طور کلی آنها همانند اجتماع محلی اتحادیه های کارگری، گرایشات محلی و کارخانه گرا و جریانات ضد حزبی به تاریخ پیوستند. در داخل محافل "کارگر گرا" بعنوان یک نوع توطئه انقلابی برای خرابکاری در جنگ امپریالیستی با تحسین در نظر گرفته شده بودند. چگونه میتوان از راههایی که آنها برای "نفوذ" خود بر بخشهای کلیدی، مناطق عملیاتی و صنایع نظامی آلمان را توضیح داد؟

اجازه دهید به این حقیقت بچسبیم. گروه اوبلوت بعنوان یک محفل کوچک از فعالان و کارگزاران در درون حزب سوسیال دموکرات شروع کرد، کسانی که اعتماد همکارانشان را از طریق مخالفت راسخ خود با جنگ بدست آورده بودند. آنها بویژه در پایتخت در صنعت ذوب فلز برلین و بیشتر در میان تراشکاران مستقر بودند. آنها کارگران با هوش، تحصیل کرده و با دستمزدهای بالاتر بودند. معهداً با داشتن حس حمایت و همبستگی از لایه های ضعیف طبقه، چون بسیج نمودن زنان برای

صدای انترناسیونالیستی

جاننشینی کار مردانی که به جبهه فرستاده می شدند، مشهور بودند. در خلال جنگ، یک شبکه از کارگران سیاسی شده به دور آنها رشد یافتند. بیش از آن که آنها جریان ضد حزبی باشند، آنها تقریباً به طور کامل از اعضای سابق سوسیال دمکرات بودند که در حال حاضر از اعضا و هواداران جناح چپ حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان و از جمله اسپار تاکیستها تشکیل شده بودند. بصورت خیلی جدی در تمام بحث های سیاسی که در مکانهای زیرزمینی انقلابی در طول جنگ در می گرفت شرکت می جستند.

شکل ویژه ای که این سیاسی کاری بخود گرفته بود تا درجه ی زیادی با شرایط فعالیت های زیرزمینی تعیین می شد، جائیکه تشکیل جمع های توده ای با بحث های باز کمتر صورت میگرفت. در کارخانه ها، کارگران بصورت موفقیت آمیزی از سرکوبی رهبران خود حفاظت می کردند. سیستم جاسوسی گسترده ای از اتحادیه کارگری و حزب سوسیال دمکرات آلمان مرتباً حتی از پیدا کردن نام "رهبران اصلی" شکست می خورد. در صورت دستگیری، هر یک از این نمایندگان با سرعت آن شکاف را با نام مستعار پر می کردند.

"راز" توانایی آنها در "نفوذ" به بخشهای کلیدی بسیار ساده بود. آنها متعلق به بهترین کارگران بودند، بطوری که سرمایه داران در ثبت نام آنها با یکدیگر رقابت میکردند. به این ترتیب کارفرمایان خودشان، بدون اینکه آنها بدانند، این انقلابیون انترناسیونالیست را در پستهای کلیدی اقتصاد جنگی قرار داده بودند.

فقدان انترناسیونال

هیچ عجیب نیست با توجه به وضعیت آلمان سه تا از نیروهای ذکر شده در بالا، در درون طبقه کارگر نقش تعیین کننده ای در شکل گیری حزب طبقه ایفا کرده اند. یکی از مشخصات بلشویسم در خلال انقلاب روسیه، اساساً روش اتحاد همان نیروهای درون طبقه کارگر بود: حزب قبل از جنگ، برنامه و تجربه سازمانیابی را نمایندگی می کرد، در مرحله پیشرفته تر، کارگران آگاه به آگاهی طبقاتی در کارخانه ها و محلهای کار و با تکیه بر حزب طبقاتی نقش مثبت و حیاتی در حل بحرانهای سازمانی ایفا کردند؛ جوانان انقلابی در مبارزه بر علیه جنگ سیاسی شده بودند.

در مقایسه با این، آنچه در آلمان قابل توجه است، فقدان میزان مشابهی از وحدت و اعتماد متقابل بین این اجزا ضروری می باشد. این و نه عناصری کمتر از این حد حیاتی است. بنابراین بلشویک ها توانایی شفافیت بخشیدن به این درهم برهمی ها را مادامیکه با اجبار از وحدت خود پشتیبانی می کند را داشتند اما در آلمان مسئله به این صورت نبود.

پیشاهنگان انقلابی در آلمان از این نبود وحدت و عدم اعتماد در ماموریت هایشان که عمیقاً ریشه کرده بود رنج می بردند.

صدای انترناسیونالیستی

یکی از مهمترین تفاسیر این است که انقلاب آلمان با یک دشمن بسیار قدرتمند روبرو شده بود. بورژوازی در آلمان قطعا خیلی ظالمانه تر از روسیه بود. بیش از این دوره تحول تاریخی با جنگ جهانی آغاز شده بود و اسلحه های نو و قدرتمند در دستان او نقل و انتقال یافته بود. آلمان قبل از ۱۹۱۴ یکی از پیشرفته ترین جنبش کارگری در سراسر جهان را داشت. در دوران جدید، بخاطر موانع عظیم، اتحادیه های کارگری و احزاب وسیع توده ای دیگر نمیتوانند در خدمت آرمان پرولتاریا قرار گیرند. در اینجا دیالکتیک تاریخ کار می کند. چیزیکه زمانی قدرت طبقه کارگر آلمان بود، حالا به ضعف او مبدل شده بود.

جسارت می خواست که به چنین استحکامات ترسناکی حمله ور شد. بمنظور اینکه به خود قوت قلب بدی امتحانت انچنان باید قوی باشد که از قدرت دشمن صرف نظر کنی. اما مسئله فقط نیروی قدرتمند بورژوازی آلمان نبود. وقتیکه کارگران روسیه به حکومت بورژوازی در سال ۱۹۱۷ حمله آورد، جهان سرمایه داری هنوز بوسیله جنگ امپریالیستی تقسیم شده بود. این یک حقیقت مسلمی است که ارتش آلمان در واقع به لنین و دیگر رهبران بلشویک ها در برگشتن به روسیه، از اینرو که آنها امیدوار بودند به این طریق مقاومت نظامی دشمنانش را در جبهه شرق ضعیف خواهد کرد، کمک کردند.

زمانیکه جنگ تمام شد، جهان سرمایه داری بر علیه کارگران متحد شدند. یکی از لحظات قدرتمند اولین کنگره حزب کمونیست آلمان، تصویب قطعنامه ای است مبنی بر شناسایی و افشاگری همکاری نظامی انگلستان و آلمان با حکومت های محلی در بالکان در جهت آموزش واحد های شبه نظامی ضدانقلابی بر علیه "انقلاب / امروز روسیه" و "انقلاب فردای آلمان".

در چنین موقعیتی، تنها یک انترناسیونالیسم جدید، می توانست به انقلابیون و تمام کارگران آلمان یک اطمینان بایسته و اعتماد به نفس، بدهد. انقلاب هنوز در روسیه می توانست بدون حضور حزب جهانی طبقه کارگر پیروزمند باشد، بخاطر اینکه بورژوازی روسیه نسبتا ضعیف و منزوی بود – اما این در مورد آلمان صحت نداشت. انترناسیونال کمونیست هنوز تاسیس نشده بود هنگامی که رودروئی قاطع انقلاب آلمان در برلین صورت گرفت. تنها چنین تشکیلاتی می توانست فراگیری تئوریکی و تجربیات تمام کارگران را به هم نزدیک کند تا با وظایف برابر برای انجام رهبری انقلاب جهانی عمل کند.

تنها فقط خود وقوع جنگ بزرگ جهانی بود، که نیاز انقلابیون را برای یک وحدت واقعی از اپوزسیون چپ انترناسیونالیست تمرکز یافته [ضروری] کرد. اما در زیر شرایط جنگ، وحدت سازمانی یا شفاف سازی اختلافات سیاسی که هنوز مانع جدایی دو جریان عمده چپ قبل از جنگ، بلشویک ها به دور لنین و چپ آلمان و لهستان به دور روزا لوکزامبورگ شده بود، واقعا و بی نهایت مشکل بود. غیاب این وحدت قبل از جنگ، ضعف سیاسی این جریانها و میراث مشترک آنها را در تمام کشورهای مختلف سست کرد و توانایی ساختن آنها مشکل کرد.

در هیچ کشوری شوک ناشی از فروپاشی انترناسیونال سوسیالیست [انترناسیونال دوم] به اندازه کشور آلمان عمیق نبود. در آنجا، اعتماد در چنین حالتی، بطور ژرفی همچون تکوین تئوریکی،

صدای انترناسیونالیستی

رهبریت سیاسی، مرکزیت یا انضباط حزبی عمیقاً متزلزل شد. شرایط جنگی و بحران جنبش کارگری ترمیم چنین اعتمادی را مشکل ساخت. [۳۳]

نتیجه

در این مقاله ما بر روی ضعف شکل‌گیری حزب که ظاهر شد بیشتر پرداختیم. این لازم بود برای فهمیدن شکست اوائل ۱۹۱۹ که موضوع مقاله بعدی است. معه‌ذا علیرغم این ضعف، کسانی‌که در شکل‌گیری حزب کمونیست آلمان دورهم جمع شدند، بهترین نمایندگان طبقه‌ی خود بودند، تجسم تمام اینها، اصیل و بزرگ‌منشی در انسانیت است، نمایندگان حقیقی آینده بهتر. ما به این سؤال در پایان سلسله مقاله برخواهیم گشت.

وحدت نیروهای انقلابی، تشکیل رهبری سیاسی شایسته نام پرولتاریا، به سؤال مرکزی انقلاب بدل شد. هیچکس بهتر از طبقه این فراگرد را که مستقیماً خبر می‌داد را نفهمید. از ۹ نوامبر شروع انقلاب، فشار اصلی زندگی سیاسی بورژوازی مستقیماً بطرف نابودی اسپارتاکیستها بود. حزب کمونیست آلمان در میان این فضای قتل و کشتار تاسیس شد، ضربت قطعی بر علیه انقلابی که بزودی منتج می‌شد، مهیا می‌کرد، این موضوع مقاله بعدی است.

نویسنده: Steinklopfer

مترجمین: م الوند - فیروز

- [۱] حزب سوسیال دموکرات آلمان (Sozialdemokratische Partei Deutschlands)
- [۲] سربازان آلمان یونیفورم "پالتوهای خاکستری" داشتند.
- [۳] کمونیستهای انترناسیونالیست آلمان (Internationale Kommunisten Deutschlands)
- [۴] دستور جلسه در نامه های دعوتی بدین قرار بود:
۱. بحران در حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان
 ۲. برنامه اسپارناکیستها
 ۳. مجلس ملی
 ۴. کنفرانس بین المللی
- [۵] بنظر می رسد که از ابلوت (Obleute) خواسته شده است که در کنگره موسس حزب حضور داشته باشد.
- [۶] شش نفر از مبارزین حاضر در این کنفرانس بوسیله مقام های آلمانی در ماه های بعد به قتل رسیدند.
- [۷] اسناد و صورت جلسه کنگره افتتاحیه ، هرمن وبر (Der Gründungsparteitag der KPD. Protokoll und Materialien. Herausgegeben)
- [۸] لیون چند ماه بعد بعنوان رهبر جمهوری شورایی باورین اعدام شد.
- [۹] نماینده برجسته چپ برمن که بعدا زندگینامه مشهور روزا لوگزامبورگ را نوشت.
- [۱۰] پروتکل و مطالب صفحات ۱۹۹-۱۹۶ (Protokoll und Materialien)
- [۱۱] اگرچه او او به زودی به طور کامل حزب طبقاتی را کاملاً بعنوان بورژوازی نفی کرد ، و یک دیدگاه فردگرایانه را بعنوان آگاهی طبقاتی گسترش داد ، علیرغم این به مارکسیسم و مبارزه طبقاتی وفادار ماند. در کنگره او پیرو "سازمان واحد" (گروه اقتصاد سیاسی) بود که باورش این بود که می بایست بجای هم حزب و هم اتحادیه جانشین میشد. در جدل در باره "مبارزه اقتصادی" روزا لوگزامبورگ در پاسخ به نقطه نظر اتش گفت : آلترناتیو اتحادیه ها شورا و ارگانهای کارگری است نه سازمان واحد (نه گروه اقتصاد سیاسی) .
- [۱۲] پروتکل و مطالب صفحه ۲۲۲ (Protokoll und Materialien)
- [۱۳] مطابق گفته های کلارزتین ، جوجز در واکنش به جروبوت ها می خواست که کنگره با شکست پایان یابد ، بنابراین تشکیل حزب را به تاخیر انداخت.
- [۱۴] پروتکل و مطالب صفحه ۲۱۴
- [۱۵] مطابق با صورت جلسه ، این پیشنهاد با فریاد "کاملاً درست!" است موافقت نشان داد ، خوشبختانه پیشنهاد فرانکلین رای نیلورد.
- [۱۶] همانجا صفحه ۲۰۹ - و به همین دلیل کلویتزکی روز قبل گفت او شرمنده است ، حتی اگر در مورد این مسئله بحث کرده باشد. و وقتی که فریتز هکر که شهرت انقلابی روزا لوگزامبورگ یا لینکبخت را نداشت ، سعی کرد از موضع کمیته مرکزی بر شرکت در انتخابات حمایت کند که بوسیله فریاد یاکوب متوقف شد . نوسک وزیر سوسیال دموکرات در درون دولت بورژوائی در آن زمان بعنوان سگ شکاری ضد انقلاب به تاریخ پیوست.
- [۱۷] همانجا صفحه ۲۲۴
- [۱۸] همانجا صفحه ۴۷ - کنگره جوانی و بی تجربگی حزب را به شدت نشان داد. پیوند با توده ها بی نهایت ضعیف بود. کنگره به شکل کنایه داری به طرف چپ مستقل جهت گیری کرد ، من آن احساسی که قبلا در مورد اینکه حزب در رو در روی من باشد، ندارم.

صدای انترناسیونالیستی

- [۱۹] همانجا صفحات ۱۰۰ - ۹۹
- [۲۰] همانجا صفحه ۲۷۱
- [۲۱] همانجا صفحه ۲۹۰
- [۲۲] همانجا صفحه ۳۰۲
- [۲۳] مشاهده کنید گفتگوی مارکس و انگلس را در اتحادیه کمونیست ها بعد از شکست انقلاب ۱۸۴۹ - ۱۸۴۸
- [۲۴] پروتکل و مطالب صفحات ۴۳ و ۴۲
- [۲۵] قسمت بزرگی از اخراجیها ، اکثریت شان به طرف تاسیس حزب کمونیست کارگری آلمان رفتند ، ناگهان در آلمان دوتا حزب کمونیست وجود داشت ، با تاسف که در بین نیروهای انقلابی جدایی افتاده بود.
- [۲۶] ماکس هونلز ، هوادار حزب کمونیست آلمان و حزب کمونیست کارگری آلمان ، کسیکه هواداران مسلح او در مرکز آلمان در اوایل سال ۱۹۲۰ فعال بودند.
- [۲۷] رادیکالیسم چپ و ادبیات ، مطالعه تاریخ و ادبیات سوسیالیستی در جمهوری ویلمار (Walter Fähnders, (Martin Rector
- [۲۸] یکی از چهرهای پیشرو حزب کمونیست کارگری آلمان که حمایت خود را برای حزب طبقاتی انقلابی تا زمان متلاشی شدن تشکیلات چپ کمونیست در سال ۱۹۳۳ ادامه داد .
- [۲۹] اولین حضور جنبش جوانان رادیکال سوسیالیستی در سال ۱۸۶۰ در بلژیک بود، وقتی که عناصر جوان تهیج شدند (با چندین موفقیت) از استفاده کردن سربازان سربازخانه بر علیه اعتصابات کارگری ممانعت کردند.
- [۳۰] نگاه کنید به رمان شاررئر بنام مام وطن نگاشته شده در سال ۱۹۲۹ و نیز زندگینامه و تفسیر از: "رمان کار جمعی انقلابیون پرولتری"
- [۳۱] یکی از مهمترین شاهدان این قسمت از تاریخ ، ویلیام موزنبرگ است ("جبهه سوم") تجدید حیات جنبش جوانان کارگزار پانزده سال پیش اولین انتشار در سال ۱۹۳۰.
- [۳۲] رهبر برجسته جوانان سوسیالیست قبل از جنگ در آلمان کارل لینکبخت و در ایتالیا امانو بوردیگا بود.
- [۳۳] نمونه ای از بلوغ جوانان سوسیالیست سوئیس تحت تاثیر بحث های منظم با بلشویک ها در طول جنگ نشان می دهد که چه چیزی در آن شرایط خاص امکان پذیر است. "لنین با قابلیت های عظیم روانشناسی نظر جوانان را بطرف خود جلب کرد ، در مباحث شبانه آنها شرکت می جست.